۱۱۷۷۸

۱- اخلاق جلالی
۲- ناشناخته
۳- رساله نجوم و فلک
۴- رساله شعیر از ارسطو
۵ رساله حوییقی از امام رازی
۶ رساله از علم اخلاق امام رازی
۷ رساله ناشناخته
فارسی و عربی

۴۶۳

۱۱۷۷۸

هذه بنده من الموسيقى ذكره الامام الرازى فى الستين
در بن علم نه اصل از اصول این علم خواهیم یاد کردن

در حقیقت آواز و اقسام آن بدانکه سبب

حدوث اواز تموج که از کوفته شدن جسم سخت در
جسمی سخت یا از پراکنده جنان جسم از جسمی دیگر جا صل
شود و جون آن تموج حاصل کردد لابد هوا موج بدر
وآن موج بکوش رسد و بدانکه اوازها کاه بلند
بود وکاه آهسته وکاه تیز باشد وکاه کران و سبب
اختلاف نغمتها نقل وحدت است زیرا که جون
آوازها و تیز و کران متناسب باشند نغمتها متناسب
بوند واکر متناسب نباشند نغمتها متناسب نبوند

در اسباب تیزی و کرانی آواز بدانکه در بعضی

خیرهاست تیزی آواز سختی آن جسم بود که هوا او
را قرع میکند و نرمی او و بعضی جیزها تنکی راه کنند
نزدیکی اواز انجا که منفذ باشد پس اکر این همه اسباب

جمع شوند آواز بغایت تیز بود زیرا که چون حرکت هوا
بقوّة بود و راه نرم و سخت باشد لابد هم بران شکل
بگوش رسد و اسباب نقل صدا این سببها است که
یاد کرده شد و بدانکه معرفت نقل وحدت در آوازها
بهیچ طریق بسر از انکه بدرازی و کوتاهی او و سختی
و سستی او توان دانست نیست زیرا که هر چند
طول و تدبیش بود و او نرم بود آواز گران تر باشد
و هر چند کوتاه تر بود سخت باشد آواز تیز بود پس
نسبت حدت و تری که ما حدت و تری دیگرچون
نسبت طول و شدّت آن وتر باشد با طول و شدت
وتر دوم فعلی هذا معرفت مراتب آوازها دیر ابیا
باشد

در نامها اصول اوتار بربط

اوتار چهار است اوّل وان از همه غلیظ تر است
او را بم گویند دوم و او آنست که در بم باشد
و او را مثلث گویند بر وزن مطلب و سیوم و او
آنست که در بر او باشد و او را مثنی گویند بر وزن
معنی و چهارم و انرا زیر گویند و آن از همه باریک

تراست ## در بیان آنچه موسیقی دران
نظر کند بدانکه علم موسیقی مشتمل است بر دو
بحث یکی از اول نغمتها ازان جهت که میان
ایشان مناسبتی و منافرتی بود دوم از زمانهای
که میان نغمتها افتد و آن بحث را علم ایقاع خوانند
و ترکیب نغمتها که سبب لذتست از دو جاست
اول از جهت تناسب تالیف اول دوم از آنجهت
که آواز خبر است که حیوانات بان المی است بطبع
زیرا که چون او را غمی و المی یا فرحی باشد لابد از وی
آوازها را مرکب کنند از حدت و ثقل بر تناسب طبیعی
الف بدان بیشتر باشد و چنان شود که اختلاف
آوازها بسبب اختلاف حالتهاء نفسانی گردد و
آن لذیذ شود زیرا که هر حالت که دائم گردد لذیذ
نبود چون متجدد گردد لابد لذیذ گردد

در مناسبتهاء نغمتها
بدانکه اگر یک نغمت متکرر
شود از وی هیچ مناسبت حاصل نشود و اما چون
مختلف گردد از مجموع هر دو بعد حاصل شود چون

یکی نغمه از دوم زاید بود میان ایشان نسبتی بود و آن
نسبت یا مساوی بود یا نبود بلکه متوافق باشد و آن
متوافق انگاه باشد که تفاوت مثل متفاوت باشد یا
بفعل یا بقوت و معنی قوت آنست که از تکریر او یکبار
یا بیشتر آنچه او بقوت مثل آنست حاصل شود مثال
آن متفاوت که تفاوت مثل متفاوت باشد بفعل دو
نغمت بود چنانکه یکی دو بار چند دوم باشد چنانکه
هشت و چهار زیرا که تفاوت چهار است و از متفاوت
متفاوت کوچک است و اما آنچه تفاوت مثل متفاوت
نبود بفعل بر دو قسم است اول آنکه تفاوت مثل جزو
متفاوت است بقوة اما قسم اول آن باشد که دو نغمه
بود یکی مثل دوم و مثل جزو او بود پس تفاوت بجزو نغمت
کوچک باشد و جود کوچک نغمت مثل او بود بقوت
و این قسم را نسبة المثل والجزو گویند و شریف ترین
همه اقسام این قسمت نسبة مثل و نصف است
چنانکه دو سه زیرا که تفاوت میان ایشان نیمه
نغمت کوچک است و نیمه او سکه حرکه بدو رسد

و ازپس او نسبت مثل و ثلث است چنانکه نسبت سه با چهار زیراکه تفاوت میان ایشان یکی است و یکی ثلث سه است و او بدو بارکه زیاده شود سه گردد لاجرم این نسبت متاخر است نسبت از مثل و نصف و بعد ازین نسبت مثل و جزو بر توالی می آید اصل ششم در بیان مناسبت سیئات این قسم که تفاوت مثل جزو متفاوت بود بقوت و این آنگاه بود که یک نغمه اضعاف دوم باشد چون چنین تفاوت با مثال نغمت کوچک باشد پس نغمت کوچک بقوت مثل مقدار تفاوت بود و این قسم را نسبت الاضعاف گویند و اوّل نسبت ثلثه اضعاف است زیراکه تفاوت میان ایشان آنگاه حاصل شود که متفاوت دو بار مکرر گردد مثالش نغمه را عدد دوست و نغمتی دیگر را عدد شش است و تفاوت میان ایشان چهار است و دو که متفاوت نست همه اوست و ازپس این نسبت اربعه اضعاف است چون نسبت هست بدو و ازپس این نسبت خمسه اضعاف است چون ده

بود همچنین برین قیاس نسبتهاء دیگر بیرون می آید بدانکه
این نسبتها متوافق بر سه قسم است اول نسبتهای
بزرك است واین نسبت ضعف است واورا
الذی بالکل کویند ونسبت سه ضعف است و
اورا الذی بالکل مرتین کویند ونسبت چهار ضعف
است واورا الذی بالکل ثلث مرات کویند وقسم
دوم نسبت اوساط است وآن نسبت مثل ونصف
است واورا الذی بالخمس کویند ونسبت مثل وثلث
است واورا الذی بالربع خوانند وقسم سیوم
نسبتهای کوجك است وان نسبتها مثل جزو ست
وابتدای اواز نسبت مثل وربع است تا جندانکه
بود وبزرکترین آنچه مشتمل است از نسبتهای
بزرك الذی بالکل مرتین است واز نسبتهای
کوجك آنست که زیاده زاید بر ناقص نیمه نیمه
نیمهٔ نیمه کوجکترین ابعاد باشد اصل هفتم بدانکه
ابعاد باشد که بر غیر آن نسبتها بود با آنهمه متنافر
نبود بلکه در رعایت تناسب باشد ونسبها است

در نسبت ضعف نوعی تناسبی است که در دیگر اقسا
نسبت یافته نشود که موافقت ایشان چنان است
که هر یکی قائم مقام آن دوم باشد هم در خلق هم در سا
پس چون نغمتی را با نغمتی دیگر مناسبتی باشد
از مناسبتها متفق اگر چنانکه او را طرح کنند و ضعف
او را بدل او نگاه دارند هیچ نقصان دران تناسب
نیفتد و از برای آنکه ضعف او قائم مقام او باشد
چنانکه چهار با سه نسبتی دارد معلوم و آن نسبت
الذی بالاربعه است و آن اگر بجای چهار هشت
باشد آن مناسب باقی ماند زیرا که هشت ضعف
چهار است و همچنین اگر چار بدارند و بدل سه شش
بگیرند مناسبت برقرار بود و این دقیقه از برای آن
گفته شد که چون حکم کرده شد که مناسب جز درین
اقسام نیست این قسم یاد کردیم چون در نظاهر از
بیرون بود لاجرم تثنیه کردن اصل هشتم واجب شد

اصل هشتم در بیان آنکه هر آوازی مناسب حالتی
مخصوص است آوازی که مناسب شادی و طرب

است آنست که آوازهای گران با آوازهای تیز
شوند تا نفس از نشیب غم بلوح طرب و سرور
شود و آوازی که مناسب غم و نوحه باشد آنست
که از آواز تیز با آواز گران شوند تا نفس از بلندی
شادی بنشیب غم آنچه لایق قوم فکر بی شود و
غضبی بود ثقیل باید آنچه لایق تحریک قوم شهوانی
باشد سبک باید اصل نهم در شرف این علم
از حکماء فلاسفه اول کسی که درین علم خوض کرد فیثا
غورس بود و گفته اند که او شاگردی سلیمان علیه
السلام کرده بود پس او شبی در خواب دید که
کسی او را گفت برخیز و بکنار فلان دریا و از آن
جایگاه علم حاصل کن دیگر روز رفت فیثاغورس در خواب
و بکنار دریا آمد و بسیار صبر کرد و هیچکس را
ندید که علم ازوی آموزد در شب دوم همچنان
خواب دید و روز دوم هم بدان موضع شد و بی
مقصود باز گشت در شب سوم همان خواب
دید که روز سیوم بیا مد و بدانست که خواب را

کزاف نمی باید کرفتن پس بسیار اندیشه کرد جمعی
ازان آهنکران وآن موضع باصر بودند و مطراقها
برآهن می زدند بر وجهی متناسب چون فیثاغورس
را خاطر بآن افتاد دران مناسبتها تامل کرد دنجا
بازکشت و قصد آن کرد که انواع مناسبتها میان
آوازها بداند و چون او را آن معلوم شد اندیشه
بسیار سازی بساخت و ابریشم بران بست و
قصیده در توحید خدا تعالی و نکوهید زدنیا
ترغیب کردن در آخرت انشا کرد بر عادت آن
روزکار و آن قصیده را بر خلق میخواند دران ساز
و بدان سبب بسیار مردم از طلب دنیا روی
بآخرت نهادند پس آن ساز را در میان حکما و عظما
عزیز داشتندی و بعد از ان حکیمان دیکر در ان
اندیشها میکردند و آنرا نیکوتر کرد ایندند تا نوبت
باستاد حکیم ارسطاطالیس رسید و دران
اندیشه کرد و ساز ارغنون بساخت و در حکمت
هیچکس را درین علم خوض میسر نشود الا انکاه که